

نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از حوادث ۲۰۱۱

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۲/۲۹)

مهدی زبائی^۱

چکیده

به رغم انتظارات موجود برای گذار رژیم‌های اقتدارگرای جهان عرب به دموکراسی و ظهور دولت‌های قوی در پرتو ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ نتیجه حاصل از موج اعتراضات پس از گذشت هشت سال چیزی جز شکل‌گیری دولت‌های ناتوان در جمهوری‌های عربی و تثبیت نظام در پادشاهی‌های نفتی نبوده است. از یک سو، شکل‌گیری دولت‌های ورشکسته در سوریه و یمن نظم منطقه ای خاورمیانه را در آستانه فروپاشی قرار داده است؛ و از سوی دیگر، استفاده دولت‌های سعودی و بحرین از سرکوب برای فرو نشاندن اعتراضات نشان داد که رابطه ارگانیکی بین نظام‌های حاکم و جامعه مربوطه وجود ندارد. در این ارتباط، دولت‌ها نه تنها متضمن اقتدار مرکزی در محیط داخلی می‌باشند بلکه بازیگر اصلی در محیط فراملی به حساب می‌آیند. با توجه به اهمیت جایگاه نهاد دولت در حفظ نظم داخلی و برقراری موازنه قدرت در محیط خارجی افزایش آگاهی پیرامون رابطه ناآرامی‌های عربی و نهاد دولت موجب شناخت بیشتر تحولات منطقه‌ای خواهد شد. سوال اصلی پژوهش حاضر آن است که ناآرامی‌های عربی چه تاثیری بر نهاد دولت در کشورهای درگیر داشته است؟ نوشتار حاضر با فرض تاثیر دوگانه تضعیفی - تقویتی ناشی از ناآرامی‌های

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (m.zibaei@gmail.com)

مورد بحث بر نهاد دولت در جهان عرب قصد دارد سوال مذکور را با استفاده از نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل و در چهارچوب چشم‌اندازهای سیاسی و اقتصادی موجود مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: ناآرامی‌های عربی، نهاد دولت، جامعه‌شناسی تاریخی، شرایط سیاسی - اقتصادی، رژیم‌های عربی

مقدمه

در دسامبر ۲۰۱۰ که موجی از ناآرامی تمامی کشورهای عرب خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفت و زمینه‌ساز سقوط رژیم‌های اقتدارگرای تونس و مصر در مراحل ابتدایی شد، برخی از کارشناسان مطالعات خاورمیانه زنجیره ناآرامی مورد بحث را در امتداد امواج ناآرامی‌های فراگیر پیشین در سطح بین‌الملل برشمردند و از آن با عنوان چهارمین موج دموکراسی یاد کردند (Abushouk, 2016, 53; Diamond, 2011; Olimat, 2011). به عبارت دیگر، انتظار بر این بود که طغیان‌های مورد بحث ضمن پایان دادن به حکومت‌های فاسد و موروثی در خاورمیانه عربی باعث ظهور دولت‌های دموکراتیک قدرتمند با پشتوانه مردمی شوند. در دوره پسا جنگ سرد شاخصه‌های توانمندی دولت‌ها با توجه به تغییر و تحولات نظام بین‌الملل دیگر محدود به قدرت نظامی نیست بلکه پیوند تنگاتنگ نظام حکومتی با جامعه مربوطه و برقراری رابطه سازنده متقابل^۱ بین آن‌ها باعث ارتقاء جایگاه یک دولت در نظام بین‌الملل و افزایش قدرت مانور آن خواهد شد.

نظام‌های حکومتی در خاورمیانه عربی در ظاهر به دو بخش پادشاهی و جمهوری (که بهتر است پادشاهی ریاست جمهوری^۲ خوانده شود) تقسیم می‌گردند. به رغم عناوین متفاوت، نظام‌های مذکور دارای ویژگی‌های مشترک فراوانی می‌باشند؛ به طوری که بر پایه مولفه‌های حکمرانی (نظام مدرن و ما قبل آن) در زیر مجموعه پدرسالاری جدید^۳ دسته‌بندی می‌شوند. تاریخچه شکل‌گیری نظام پدرسالاری جدید به تحولات سیاسی - اقتصادی دهه ۸۰ میلادی در خاورمیانه عربی باز می‌گردد که طی آن الگوی نوین حکومتی در خاورمیانه عربی ظاهر



1. Mutual Constructive Relation.
2. Presidential Monarchy.
3. New Patrimonial.

شد. الگوی مورد بحث ضمن برخورداری از نهادهای مدرن حکمرانی نظیر انتخابات، پارلمان، احزاب، مطبوعات و ... متکی بر شخص پادشاه به عنوان پایه نظام سیاسی می‌باشد. بر این اساس، پدرسالاری جدید به‌طور توأمان برخوردار از مولفه‌های نظام دولت مدرن و هم‌چنین ویژگی‌های فردمحور نظام سنتی است. در دولت مورد بحث ساختار سیاسی حکومت مبتنی بر شبکه‌ای از نظام حامی - پیرو متشکل از اقوام و آشنایان نزدیک پادشاه / رئیس جمهور پادشاه می‌باشد که بر پایه توزیع امکانات عمومی و خرید وفاداری افراد خاص اداره می‌شود. از سویی دیگر ساختار اقتصادی نظام یاد شده با توجه به تحولات ناشی از پیاده‌سازی برنامه آزادسازی اقتصادی، متکی بر یک ائتلاف محدود حکومتی است که در برگیرنده خانواده حاکم، نخبگان سیاسی و بخش منتخب طبقه متوسط می‌باشد و قسمت عمده منابع مالی کشور را به‌خود اختصاص می‌دهد.

توضیحات فوق بیانگر ابعاد سیاسی و اقتصادی نظام‌های حکومتی جهان عرب در دوره پیش از ناآرامی‌های مذکور و (حتی پس از آن) می‌باشد که نشان از شکاف عمیق بین نظام سیاسی و جامعه مربوطه دارد. در این راستا، نظام‌های مورد بحث به‌هنگام بروز شرایط بحرانی در حوزه‌های داخلی و خارجی بیش از آن‌که متکی بر ظرفیت‌های درونی باشند به حمایت نیروهای بیرونی امید دارند. چنان‌چه مشاهده شد فقدان روابط سازنده بین نظام سیاسی و جامعه مربوطه موجب ضعف ساختاری - تاریخی نهاد دولت در خاورمیانه عربی بوده است. در این راستا به‌نظر می‌رسد موج ناآرامی‌های عربی نه‌تنها قادر به ایجاد تغییرات اساسی در ساختار نظام حکومتی دولت‌ها در جهان عرب نگردد بلکه زمینه تضعیف بیش از پیش نهاد دولت در کشورهای مورد بحث را فراهم ساخت.

به‌طور کلی تاثیر عمده ناآرامی‌های فراگیر سال ۲۰۱۱ بر دولت‌های عرب خاورمیانه را می‌توان به دو بخش سیاسی و اقتصادی تقسیم نمود. از منظر سیاسی، با آن‌که ناآرامی‌های عربی خراشی کوچکی بر بدنه سخت نظام‌های



اقتدارگرا ایجاد کرد اما زنجیره طغیان‌ها نشان داد که نظام‌های مورد بحث به‌طوری عمومی (اعم از پادشاهی و جمهوری) در برابر بسیج نیروهای اجتماعی و خروشان جریان‌های اجتماعی آسیب‌پذیر هستند. نکته حائز اهمیت آن است که میزان تاثیرپذیری دولت‌ها از ناآرامی‌ها تا اندازه زیادی تابع قدرت اقتصادی آن‌ها می‌باشد؛ به‌طوری‌که نظام‌های پادشاهی حوزه خلیج فارس به پشتوانه منابع نفتی خود توانستند بر موج اعتراضات سوار شوند و در نهایت ناآرامی‌های مورد بحث را مهار نمایند. در این راستا دولت‌های عربستان و کویت با تسهیم به ترتیب ۳۰ و ۵ میلیارد دلار بین شهروندان خود ضمن تطمیع جمعیت اقدام به خریداری وفاداری ایشان نمودند (Ayoob, 2014: 28; Kamrava, 2012: 98). در حالی‌که جمهوری غیر نفتی را باید بازنده اصلی اعتراضات مورد بحث دانست چرا که دولت‌های یمن و سوریه در اثر تشدید درگیری‌ها و مداخله عوامل بیرونی دستخوش جنگ داخلی شدند و جمهوری مصر به‌واسطه شکاف درونی ناشی از تحولات داخلی و قطبی شدن قدرت در این کشور بیش از پیش تضعیف گشت.

با توجه به توضیحات فوق، سوال اصلی نوشتار حاضر آن است که ناآرامی‌های فراگیر سال ۲۰۱۱ چه تاثیری بر نهاد دولت در خاورمیانه عربی داشته است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ تاثیرات یاد شده کدام بخش‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده است؟ فرض بر آن است که ناآرامی‌های عربی تاثیری دوگانه (تضعیفی - تقویتی) بر نهاد دولت عربی داشته است. به‌طوری‌که وضعیت سیاسی - اقتصادی دولت‌های درگیر بیانگر میزان تاثیرپذیری آن‌ها می‌باشد. پاسخگویی به پرسش اصلی مقاله پیش‌رو با توجه به چارچوب نظری مورد استفاده در این اثر که جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد مبتنی بر روش‌شناسی دوگانه قیاسی - استقرائی خواهد بود. به‌طوری‌که در پرتو نگرش کل به جز تاریخ موضوع مورد بررسی که نهاد دولت است در بستر قیاس‌های تاریخی و در بازه



زمانی دراز مدت بررسی می‌شود. از سویی دیگر با توجه به نگرش جز به کل جامعه‌شناسی پدیده‌های سیاسی-اجتماعی به‌طور مجزا و موجز مورد مطالعه قرار خواهند گرفت. به‌عبارت دیگر روش‌شناسی مورد استفاده در اثر حاضر رویکردی متقاطع و مبتنی بر نگرش توأمان کیفی - کمی می‌باشد. برای پاسخ‌دهی به پرسش مطروحه و آزمایش فرضیه مورد اشاره نوشتار حاضر در سه بخش ارائه می‌گردد: ابتدا چارچوب نظری بحث در پرتو نگرش اجتماعی به نهاد دولت و نقش آفرینی آن در محیط بین‌الملل تبیین می‌شود. در بخش دوم تاثیر سیاسی - اقتصادی ناآرامی‌های عربی بر دولت‌های درگیر بررسی خواهد شد و در پایان نیز دستاورد مطالعات صورت پذیرفته در بخش نتیجه‌گیری تقدیم می‌گردد.

۱- چارچوب نظری

روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته دانشگاهی تا کنون شاهد دو مناظره در خصوص دولت بوده است که محوریت بحث پیرامون میزان خودمختاری دولت در برابر اجزا تشکیل دهنده و در برگیرنده آن می‌باشد (Hobson, 2000: 20-21). اولین مناظره دولت در روابط بین‌الملل با ظهور نظریه وابستگی متقابل در دهه ۷۰ میلادی توسط غیرواقع‌گرایان مطرح گردید. در این مناظره استقلال دولت با طرح سولاتی پیرامون میزان تسلط دولت بر بازیگران غیر دولتی و یا استقلال دولت از جامعه به‌طور جدی مورد چالش قرار گرفت. در این چارچوب، واقع‌گرایان به جهت نگرش امنیتی به سیاست، دولت‌ها را تنها بازیگران عرصه بین‌الملل می‌دانستند که مافوق اجزا تشکیل دهنده و در برگیرنده خود به پیشبرد سیاست سطح بالا^۱ مشغول هستند. در نقطه مقابل

1. High Politics.

مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها، سازه‌انگاران و پست مدرن‌ها قرار داشتند که بر عناصر غیر امنیتی در روابط بین‌الملل نظیر اقتصاد، اجتماع و هویت تاکید داشتند. در این نگرش رابطه بین دولت و اجزای تشکیل دهنده مبتنی بر وابستگی متقابل است و جوهره سیاست در عصر جدید، سیاست سطح پایین^۱ می‌باشد.

دوگانه دولت / جامعه محوری در روابط بین‌الملل مسیر را برای ورود به دومین مناظره دولت در روابط بین‌الملل هموار ساخت. در مناظره مورد بحث محور اصلی متمرکز بر میزان قدرت دولت به‌عنوان کارگزار در برابر نظام بین‌الملل به‌عنوان ساختار بود. در این راستا قدرت کارگزاری داخلی و بین‌المللی به دو بخش داخلی و بین‌المللی تقسیم می‌شود: قدرت کارگزاری داخلی دولت به‌معنای توانایی آن در اداره امور داخلی و جهت‌گیری سیاست خارجی صرف‌نظر از نیازهای ساختاری - اجتماعی و یا منافع بازیگران غیر دولتی است. در حالی که نواقح گرایان و نووبری‌های جامعه‌شناسی تاریخی بر استقلال دولت در عرصه داخلی تاکید دارند، مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها، سازه‌انگاران و پست مدرن‌ها به عدم استقلال یا وابستگی نهاد دولت به بازیگران غیر دولتی باور دارند. در این چارچوب هابسون معتقد است که یک تغییر الگو^۲ در حال شکل‌گیری است؛ در حالی که نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل به قدرت کارگزاری داخلی بالای دولت اذعان داشتند، اما نظریه‌های جدید نظیر نواقح-گرایی تعدیل شده (نوکلاریسم‌ها)، نومارکسیسم‌های ارتدوکس و نولیبرال‌ها همگی به کاهش قدرت کارگزاری داخلی دولت اشاره دارند (Hobson, 2000: 5-6).

از سویی دیگر قدرت کارگزاری بین‌المللی به توانمندی دولت در ساخت سیاست خارجی، شکل‌دهی به قلمرو بین‌المللی صرف‌نظر از نیازهای ساختاری

1. Low Politics.
2. Paradigm Shift.

بین‌المللی و نیازهای بازیگران بین‌المللی غیر دولتی اشاره دارد. بر این اساس، دولت‌ها از قدرت کارگزاری بین‌المللی متفاوتی (زیاد، متوسط و کم) برخوردارند. دولت دارای قدرت کارگزاری بین‌المللی بالا، قادر به مخالفت با منطق رقابت بین دولتی و محدودسازی منطق آنارشیک ساختاری بین‌الملل می‌باشد؛ بر حسب تعریف ارائه شده، لیبرالیسم و نهادگرایی نولیبرال (به‌رغم پذیرش آنارشی) تنها نظریاتی هستند که به قدرت کارگزاری بالای دولت‌ها در شکل دادن به نظام بین‌الملل و حل مشکل اقدام دسته جمعی باور دارند (Ikenberry, 2009: 73-8). دولت‌های دارای قدرت کارگزاری بین‌المللی متوسط می‌توانند با توجه به نیروهای داخلی و سطح ملی در تعیین نظام بین‌الملل نقش آفرینی کنند. در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل مارکسیسم و پست‌مدرنیسم بیشترین نزدیکی را با این چارچوب دارند. زیرا نظرات یاد شده به‌واسطه اعتقاد به ناتوانی دولت‌ها در فائق آمدن بر رقابت بین‌دولتی و مشکل اقدام دسته‌جمعی، نقش میانه‌ای برای دولت‌ها در نظام بین‌الملل قائل هستند. از دیدگاه مارکسیست‌ها، نهاد دولت به‌جهت تضاد طبقات در حوزه اقتصاد داخلی منشاء شکل‌گیری نظام بین‌الملل پر تعارض است؛ چرا که خلق جهان صلح‌آمیز به‌میزان زیادی منوط به توانمندی دولت‌ها در حل و فصل منازعه طبقاتی در حوزه داخل است. از سویی دیگر پست‌مدرن‌ها نیز بر این باورند که دولت‌ها به‌واسطه فرآیند مهندسی مشروعیت داخلی باعث شکل‌گیری جهان پر تعارض می‌باشند (Muzaffar, 2008)؛ در این چارچوب بنابر تصویر ساخته شده از تهدید سایرین نه تنها کشمکش بین دولتی اجتناب‌ناپذیر است بلکه تداوم آن موجب بازتولید دولت خواهد شد. در نهایت دیدگاه متضمن دولت دارای قدرت کارگزاری بین‌المللی اندک، منکر نقش دولت در عرصه بین‌الملل است. در این نگرش که توسط نوواقع‌گرایان مطرح می‌گردد دولت‌ها قادر به حل وضعیت آنارشیک بین‌الملل و مشکل اقدام دسته جمعی نیستند. بر این اساس، دومین منظره دولت توجه را از تحلیل ساختاری بین‌الملل به میزان کارگزاری دولت -

جامعه در شکل دهی به قلمرو بین الملل هدایت می کند. همان گونه که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، نقطه ورود جامعه شناسی تاریخی به عرصه روابط بین الملل، بی توجهی جریان اصلی این رشته به عنصر دولت در برابر ساختار بین الملل بود. در این ارتباط بخشی از جامعه شناسان تاریخی روابط بین الملل (اسکاچپول و تیلی) که پیش از این با عنوان نوبری ها مورد اشاره قرار گرفتند با نزدیک شدن به دیدگاه های نواقع گرایان و تقلیل جایگاه دولت در روابط بین الملل از اصول و آرمان های جامعه شناسی تاریخی دور شدند. اما دومین موج جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل ضمن واکنش به نوبری ها به سوی جامعه شناسی غیرواقعی گرای روابط بین الملل حرکت کرد و با فراتر رفتن از مرزهای نوبری ها به ریشه های اجتماعی دولت پرداخت و آن را به عنوان همبسته^۱ دولت - جامعه معرفی نمود. به این معنی که قدرت داخلی یک دولت موجب نقش آفرینی آن در بین الملل و ضعف داخلی آن باعث آسیب پذیری آن در محیط بین الملل خواهد بود. بر این اساس دولت از منظر جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل دارای قدرت کارگزاری در هر دو عرصه داخلی و بین المللی می باشد (Halliday, 1978: 221).

مایکل مان یکی از چهره های برجسته جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل معتقد است که دولت از دو قدرت برای سازماندهی امور برخوردار است. قدرت استبدادی^۲ که بدون مذاکره با گروه های جامعه مدنی توسط نخبگان اعمال می - شود. در این شکل از قدرت که در نظریه های سنتی دولت بدان اشاره شده است رابطه دولت - جامعه در چارچوب منازعه صفر و یک دیده می شود. بر این اساس دولت هیچ گونه پایگاهی در جامعه ندارد و اوامر خود را از طریق

کارگزاران و یا با تکیه بر طبقه اشرافیت (فدرالیسم سرزمینی) اجرایی می‌کند. نوع دیگر قدرت ساختاری^۱ است که به ظرفیت دولت برای نفوذ در جامعه مدنی و اجرای کامل تصمیم‌های سیاسی در سراسر قلمرو مربوطه اشاره دارد (Mann, 2003: 53-64). در این ساختار، قدرت به‌نوعی خنثی است و دلالت بر رقابت بین دولت و بازیگران اجتماعی ندارد (برد یک طرف به هزینه طرف دیگر). نماد کامل قدرت زیرساختاری، دولت‌های مدرن هستند که به‌رغم برخورداری از نفوذ زیرساختاری بالا در جامعه از قدرت استبدادی اندکی برخوردارند. در این چارچوب، مان از دو الگوی دولت نام می‌برد: نخبه‌گرایی حقیقی^۲ و دولت‌گرایی نهادی.^۳ در مدل اول که نگرش نووبری‌های جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل و نواقع‌گرایان نزدیک است، نخبگان دولتی به‌طور منسجم مفهومی مضیق از منافع ملی (به‌طور مثال بقاء نظامی) را دنبال می‌کنند. این الگو دولت را پدیده‌ای می‌بیند که با بازیگران اجتماعی درون جامعه مدنی درگیر می‌شود و صرفاً بر قدرت استبدادی تکیه دارد. در حالی که در مدل دوم یعنی دولت‌گرایی نهادی، دولت به‌عنوان موجودیتی منسجم و عقلانی تصویر می‌شود که بر طبق یک عقلانیت واحد (سرمایه‌داری، نظامی‌گری، دموکراسی، پدرسالاری و غیره) عمل می‌کند (Mann, 2012: 44). در این قالب دولت به‌گفته مان پدیده‌ای چند چهره^۴ است که متشکل از چندین هویت می‌باشد. مدل‌های نوین حکمرانی به‌ویژه در دوره پس از جنگ سرد مبتنی بر دولت-گرایی نهادی است؛ به‌طوری‌که قدرت کارگزاری داخلی دولت بر علیه جامعه استفاده نمی‌شود، بلکه به همکاری با بازیگران اجتماعی معطوف می‌گردد. پیوند دولت و جامعه بیشتر در تعریف قدرت ساختاری از دولت نمود می‌یابد؛ قدرت

-
1. Infrastructure Power.
 2. True Elitism.
 3. Institutional Statism.
 4. Polymorphous State.

زیرساختاری مجرای دو طرفه است که نه تنها اجازه می‌دهد که دولت، جامعه را در کنترل داشته باشد بلکه احزاب یا گروه‌های ذی‌نفع در جامعه مدنی نیز می‌توانند دولت را کنترل نمایند. لازم به ذکر است که نگرش فوق با تعریف گیدنز از قدرت نظارتی دولت در تضاد است؛ گیدنز معتقد بود که دولت دارای میزانی از قدرت استبدادی و در نتیجه قادر به دستکاری جامعه است، قدرتی که در جوامع دموکراتیک وجود دارد اما در رژیم‌های اقتدارگرا به غایت خود می‌رسد (Hobson, 2000: 200). در تعریف جامعه‌شناختی از دولت منشاء استقلال داخلی بیش از آن‌که ناشی از مخالفت با نیروهای اجتماعی باشد در گرو اتصال با آن‌ها است. بر این اساس، قدرت یک دولت منوط به میزان ارتباط با جامعه مربوطه می‌باشد. به عبارت دیگر، دولت نه تنها در بطن روابط اجتماعی-طبقاتی داخلی قرار دارد بلکه ظرفیت کارکردی آن در تعامل با جامعه مربوطه تکمیل می‌گردد.

با توجه به توضیحات فوق، قدرت کارگزاری بین‌المللی دولت تا اندازه زیادی منوط به کیفیت رابطه دولت با محیط داخل است. در این رابطه تصمیم دولت‌های اروپایی در خصوص وضع تعرفه‌های اقتصادی برای کنترل واردات در اروپای اواخر قرن ۱۹ و اتخاذ سیاست حمایت از تولیدات داخلی^۱ یکی از نشانه‌های کارگزاری بین‌المللی دولت‌ها است که باعث تغییر رژیم تجاری بین‌المللی گردید (Hobson, 2002: 75-76). در این خصوص توجه به نقش متغیرهای چند علی (اقتصاد، نظامی، اشکال سیاسی قدرت) و چند سطحی (بین‌المللی، ملی و فرو ملی) در بروز وقایع بین‌المللی نیز سازنده خواهد بود. زیرا دولت‌ها از یک سو با بازیگران بین‌المللی و از سوی دیگر با بازیگران داخلی در تماس هستند و به انجا مختلف در روابط اجتماعی داخلی و بین‌المللی یکپارچه شده‌اند و مرزهای جغرافیایی مورد تاکید در نواقع‌گرایی - که عامل

جداسازی انسان‌ها و دولت‌ها از یکدیگر می‌باشند - در ارتباطات بشری نقش اندکی دارند. قدرت دولت - در معنی ظرفیت حکمرانی تاثیرگذار درونی و بیرونی - تنها از طریق قرارگیری در بطن جامعه تحقق می‌یابد. نیروهای اجتماعی قدرتمند صرفاً به‌عنوان محدودیتی بر قدرت کارگزاری داخلی دولت عمل نمی‌کنند بلکه موجب افزایش ظرفیت حکمرانی دولت هستند. بر این اساس، پیوندهای اجتماعی یکی از اصلی‌ترین منابع قدرت دولت به‌ویژه در حوزه بین‌الملل محسوب می‌گردند. نگرش فوق از منظر توجه به عامل اجتماع با نظریه‌های مارکسیسم و لیبرالیسم دارای اشتراک است، اما برخلاف این نظریه‌ها تابع منطق صفر و یک رابطه بین قدرت دولت و نیروهای اجتماعی نیست؛ به این معنی که افزایش قدرت نیروهای اجتماعی ضرورتاً با کاهش توان دولت همراه نیست. بلکه دولت قوی و نیروی اجتماعی قوی در کنار یکدیگر تکمیل‌کننده یک جامعه منسجم و توانمند خواهند بود. در این چارچوب، همبسته دولت و جامعه دو روی سکه حکمرانی خواهند بود که در کنار یکدیگر در حال تاثیرگذاری بر نظام بین‌الملل و تاثیرپذیری از آن می‌باشند.

۲- نهاد دولت در خاورمیانه عربی

نهاد دولت در خاورمیانه وارث سیر تاریخی شکل‌گیری و تکوین نهادهای سیاسی است که از تاسیس نظام دولت‌های منطقه‌ای تا دوره پسا ناآرامی‌های عربی را در بر می‌گیرد. در این ارتباط اگر حاکمیت را جوهره دولت مدرن بدانیم این عامل متکی بر سه جز شناسایی بین‌المللی، کنترل سرزمینی و در نهایت مشروعیت به‌معنی تجسم اراده عمومی جامعه در نهاد حکومت است (Ahram & Lust, 2016: 8). مفهوم حاکمیت در خاورمیانه جدید ناشی از رشد مرحله‌ای و سیر تکوین دولت به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی در بستر تاریخ

نیست؛ بلکه به واسطه نقش کشورهای استعماری در شکل‌دهی به نظام دولت‌های منطقه و حمایت همه جانبه از واحدهای سیاسی ساختگی^۱ عبارت مذکور از ابتدا به صورت ناقص در ادبیات سیاسی منطقه ظاهر شد. به طوری که دولت‌های مورد بحث فاقد عامل مشروعیت به عنوان یکی از ارکان اصلی تحقق حاکمیت می‌باشند. به عبارت دیگر موجودیت جوامع و نقش گروه‌های مختلف اجتماعی به عنوان اراده عمومی از ابتدای شکل‌گیری نظام دولت‌ها در خاورمیانه نادیده انگاشته شد به طوری که نظم منطقه‌ای خاورمیانه همواره متأثر از روابط نابسامان دولت‌های منطقه و جوامع مربوطه بوده است. با توجه به رویکرد نظری مورد استفاده در پژوهش حاضر، همبسته دولت-جامعه عنصر اصلی نظم داخلی و منطقه‌ای می‌باشد. به طوری که تغییر یا سرنگونی نهاد دولت در نتیجه جنگ یا انقلاب سر آغاز نظم‌های نوین بین‌المللی محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، ناآرامی‌های عربی از یک سو نقطه عطف نظم منطقه‌ای جدید در خاورمیانه می‌باشد و از سویی دیگر به واسطه تاثیرگذاری بر نهاد دولت در کشورهای عربی به طور عام و کشورهای درگیر به طور خاص مرحله‌ای جدید در تکوین همبسته دولت - جامعه در خاورمیانه به حساب می‌آید. در این ارتباط هینه‌بوش ناآرامی‌های عربی را پنجمین دوره دولت‌سازی در خاورمیانه جدید می‌داند (Hinnebusch, 2014: 10) که در امتداد دوره‌های پیشین تاثیرات مشخص سیاسی - اقتصادی بر نهاد دولت داشته است. چنانچه پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، به رغم یکسان بودن تاثیر سیاسی ناآرامی‌های عربی بر دولت‌های درگیر، نتایج اقتصادی آن بسته قدرت و توانایی اقتصادی دولت‌ها و برخورداری از منابع زیر زمینی از یک کشور به کشور دیگر متفاوت می‌باشد. در بخش ذیل تاثیر ناآرامی‌های عربی بر نهاد دولت از دو منظر سیاسی -

اقتصادی و با توجه به ویژگی‌های کلی دولت خاورمیانه‌ای بررسی خواهد شد.

۱-۲. نتایج سیاسی ناآرامی‌های عربی بر دولت‌های عرب خاورمیانه

ناآرامی‌های عمومی که از ابتدای ۲۰۱۱ خاورمیانه عربی را فرا گرفت این امید را در میان جوامع منطقه به وجود آورد که اعتراضات مورد بحث سرآغاز یک فرآیند بلندمدت تغییر دموکراتیک در جهان عرب خواهد بود. چرا که از یک سو طلیعه‌دار سقوط برخی از رژیم‌های اقتدارگرای منطقه و از سوی دیگر نمایش آسیب‌پذیری رژیم‌های اقتدارگرا در برابر اعتراضات عمومی جوامع عرب بود. اما با گذشت زمان و فروکش کردن هیجانات ناشی از ناآرامی‌ها به نظر می‌رسد منطقه شاهد دو گرایش توأمان و در عین حال متضاد از حیث تاثیر ناآرامی‌های مورد بحث بر نهاد دولت می‌باشد. به عبارت دیگر فروکش نمودن شور انقلابی در جوامع درگیر و پایان یافتن هرج و مرج‌های ابتدایی که در زبان سیاسی بدان ترمیدور عربی می‌گویند نتایج ناآرامی‌های عربی بر جوامع مربوطه را بیش از پیش نمایان ساخت: تضعیف و تقویت توأمان نهاد دولت عربی در بستر تاریخی.

۱-۱-۲. تضعیف دولت‌های عرب در کوتاه مدت

همان‌گونه که در بالا مورد اشاره قرار گرفت نهاد دولت در خاورمیانه به‌طور عام و در کشورهای عربی به‌طور خاص فاقد تمامی شاخصه‌های دولت‌بودگی می‌باشد. به‌طوری‌که دولت‌های منطقه حداقل در طول چند دهه گذشته دستخوش تنش و درگیری با جریان‌های فرو و فراملی بوده‌اند. بنابر شاخص شکنندگی دولت‌ها (FSI)^۱ که بر حسب مولفه‌هایی متعدد نظیر فشارهای

1. Fragile States Index.

جمعیتی، میزان آوارگان و افراد بی‌خانمان داخلی، مشروعیت دولت، خدمات عمومی، توجه به حقوق بشر، قدرت دستگاه‌های امنیتی، توسعه نابرابر، فقر و انحطاط اقتصادی و ... تعیین می‌شود به استثنا چهار دولت قطر، امارات متحده عربی و در جایگاه پایین‌تر عمان و کویت الباقی دول منطقه از نظر سطح برخورداری از معیارهای فوق در وضعیت نامطلوبی قرار دارند (Fund for Peace, 2016). به عبارت دیگر اکثریت کشورها در خاورمیانه دارای سطحی از شکنندگی دولت هستند که این میزان در برخی از کشورها نسبت به سایر بازیگران برجسته‌تر است. در خاورمیانه پیش از ناآرامی‌های عربی، سابقه ورشکستگی دولت^۱ به لبنان، فلسطین و عراق باز می‌گردد که به سبب تکثر شدید قومی-مذهبی، شکاف‌های عمیق فرقه‌ای و رقابت شدید بین جناح‌های رقیب نمونه‌هایی از دولت‌های ضعیف و در پاره‌ای از مواقع ورشکسته بودند. در این ارتباط اختلافات عمیق بین جریان‌های سیاسی در لبنان که مانع از انتخاب به‌هنگام رئیس‌جمهور در این کشور می‌باشد، اختلاف شدید بین فتح و حماس بر سر انتخاب راهبردهای کلان جهت هدایت کشور و مقابله با اسرائیل، نگرش‌های ایدئولوژیک نوری مالکی نخست وزیر وقت عراق در واگذاری مناصب حکومتی به شیعیان که واکنش ایت‌الله العظمی سیستانی مرجعیت عام شیعیان عراق را نیز به همراه داشت نمایه‌هایی از ضعف دولت بودگی در کشورهای یاد شده بود.

اگرچه سابقه دولت‌های ورشکسته در خاورمیانه به پیش از ناآرامی‌های فراگیر سال ۲۰۱۱ باز می‌گردد، اما اعتراضات مورد بحث موجی از فترت و ضعف را برای نهاد دولت در خاورمیانه عربی به دنبال داشت. به طوری که موجب تشدید ورشکستگی در پاره‌ای از دولت‌ها، افزایش تعداد دولت‌های ورشکسته در

1. Failure state.

منطقه و تبدیل وضعیت کشورها از ورشکسته به فروپاشیده گردید. در این ارتباط نهاد دولت در عراق به شدت آسیب دید، سوریه و یمن نیز عملاً به دولت‌های ورشکسته و فروپاشیده تبدیل شدند. افزون بر این، آشکار شدن میزان وابستگی کشورهای چوچون مصر، بحرین و حتی مراکش به کمک‌های (مالی یا نظامی) خارجی نیز نشانه‌ای دیگر بر ضعف شاخصه‌های دولت بودگی در کشورهای مذکور است. با شروع ناآرامی در سرزمین‌های عربی دو کشور تونس و مصر به‌عنوان اولین کشورهای درگیر ناآرامی شاهد انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و سرنگونی دیکتاتورهای حاکم بودند که برای بیش از دو دهه قدرت را در اختیار داشتند. حوادث فوق اگرچه موجب تضعیف نهاد دولت در کشورهای یاد شده گردید، اما این ضعف مانع تحقق وظایف اصلی دولت چون تامین امنیت، حفظ کنترل سرزمینی، عرضه مایحتاج ضروری و ... نگردید. با این حال برخلاف روند عمومی انقلاب‌ها که سرنگونی یک قدرت و جایگزینی آن با حکومت جدید موجب افزایش قدرت آن کشور در سطح بین‌الملل خواهد شد (Walt, 1996) کشورهای تونس و به‌ویژه مصر به جهت شکاف شدید بین اسلام‌گرایان، سکولارها، بقایای رژیم‌های سابق شاهد تضعیف نهاد دولت بودند.

از سویی دیگر کشورهای یمن، سوریه و لیبی نیز در پرتو ناآرامی‌های عربی فروپاشی یا ورشکستگی نهاد دولت را تجربه کردند. در این راستا، یمن و لیبی به صحنه تقابل بازیگران غیر دولتی بدل شده‌اند و سوریه نیز در دوره پسا ناآرامی میدان تقابل رقبای منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. در یمن علی عبدالله صالح که از زمان اتحاد دو یمن در سال ۱۹۹۰ به رئیس‌جمهور مادام‌العمر تبدیل شده بود به دنبال ناآرامی‌های عربی با میانجی‌گری عربستان مسند ریاست جمهوری

1. Collapsed State.

را به جانشین خود عبدربه منصورهادی واگذار نمود. به واسطه هرج و مرج ناشی از انتقال قدرت در یمن و تضعیف بیشتر دولت در دوره پس از انتقال قدرت (۲۰۱۴-۲۰۱۲) بازیگران غیر دولتی که در طول دهه پیش در یمن فعالیت داشتند، فضا را برای تصاحب قدرت مهیا دیدند. در این میان جنبش انصار الله متعلق به شیعیان زیدی یمن که از آنها با عنوان حوثی‌ها یاد می‌شود توانست با همکاری علی عبدالله صالح و ارتش این کشور در ابتدای سال ۲۰۱۵ قدرت را در این کشور به دست گیرد (Al Batati, 2015). به دنبال این اتفاقات بخش عمده دولت منصورهادی به عربستان گریخت و کشور یمن بیش از پیش در هرج و مرج فرو رفت. پیش از سقوط دولت در یمن یک رشته از مذاکرات به میانجی‌گری سازمان ملل و با عنوان «کنفرانس گفتگوی ملی» به رهبری منصورهادی آغاز شد و تا اوائل سال ۲۰۱۴ نیز ادامه داشت اما پس از ترور دو نماینده حوثی در بازه زمانی کوتاه مدت و خروج حوثی‌ها از جریان مذاکرات تلاش‌های سازمان ملل برای حل معضل این کشور عملاً به شکست انجامید. لازم به ذکر است که در طول مذاکرات یاد شده کارگروه‌های اجرایی کنفرانس دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای را در زمینه برقراری صلح ملی بین بازیگران غیردولتی (به استثنا القاعده) کسب نمودند و تنها موضوع لاینحل وضعیت جنوب کشور بود که از این ناحیه تنها جنبش الحراک در کنفرانس حاضر شد و الباقی گروه‌ها به جهت حضور منصورهادی مذاکرات را وتو کردند (Rugh, 2015: 145-9). بر این اساس پس از عقیم ماندن مذاکرات صلح، تصاحب قدرت توسط حوثی‌ها و حمله عربستان سعودی به یمن در مارس ۲۰۱۵ ضمن به محاق بردن کورسوی امید برای تشکیل قدرت مرکزی در این کشور دولت ورشکسته آن عملاً به دولت فروپاشیده تبدیل شد.

وضعیت دولت سوریه در دوره پسا ناآرامی نیز تصویری کامل از شکل‌گیری یک دولت ورشکسته است. پس از گسترش موج ناآرامی‌های عربی به سوریه،



کشور مورد بحث به صحنه تقابل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بدل شده است که از طرفین درگیری حمایت می‌کنند. دولت سوریه پیش از بروز ناآرامی‌های عربی تنها دولت عرب هم‌پیمان ایران در محور مقاومت بود و خودداری آن از پیوستن به محور صلح امریکایی و همسویی با سایر دولت‌های هم‌نژاد باعث انزوای این کشور در جهان عرب و نزدیکی آن با دولت‌های غیر عرب منطقه (ایران و ترکیه) گردید. در این میان بروز ناآرامی‌های عربی فرصت را برای سایر دول عرب و به‌طور خاص پادشاهی‌های حاشیه خلیج فارس فراهم نمود تا ضمن سرنگونی حکومت برآمده از اقلیت علوی مذهب اسد در این کشور و انتقال قدرت به اکثریت جمعیتی سنی، سوریه را از محور مقاومت خارج نمایند. با افزایش حجم کمک‌های مالی- نظامی به مخالفین دولت اسد در اشکال رسمی و غیر رسمی از سوی پادشاهی‌های مذکور به تدریج موازنه قدرت به نفع مخالفین و به موازات آن به زیان دولت مرکزی تغییر یافت. در این راستا هرج و مرج ناشی از بروز ناآرامی‌ها و مداخله سایر بازیگران فضا را برای فعالیت گروه‌های اسلام‌گرای افراطی نظیر جبهه النصره (جبهه فتح الشام)، الاحرار الشام، احفاد الرسول، الاصله و التنمیه و ... فراهم نمود. به طوری که گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) توانست با توجه به فقدان دولت قدرتمند در کشورهای سوریه و عراق گستره بزرگی از سرزمین‌های متعلق به کشورهای یاد شده را تصرف و خلافت خود خوانده‌اش را تأسیس نماید (Gulmohamad, 2014: 1-3). گروه‌های جهادی که هم اکنون در یمن، سوریه، لیبی یا عراق در حال جنگ می‌باشند خواهان تسخیر قدرت و پیاپی‌سازی الگوهای حکمرانی جایگزین برای دولت هستند. در این راستا دولت اسلامی عراق و شام نشان داد که مفهوم «دولت سرزمینی» در چارچوب مدرن آن برای گروه‌های جهادی بی‌معناست؛ به عبارت دیگر چشم‌انداز گروه‌های جهادی دولت چند ملیتی یا دولت فاقد ملت است.

اگر چه ناآرامی‌های عربی در دیگر کشورهای درگیر و به‌طور خاص در پادشاهی‌های نفتی به ورشکستگی دولت نیانجامید اما مرتفع نمودن اعتراضات مدنی در کشور بحرین به کمک نیروهای نظامی عربستان و امارات متحده، تعدد جایگزینی نخست وزیر و برگزاری انتخابات زودهنگام در اردن، ارائه کمک مالی از سوی اعضا ثروتمند شورای همکاری خلیج (فارس) به اعضا فقیرتر آن (بحرین و یمن) برای مهار ناآرامی، تسهیم وجه بین شهروندان در عربستان و کویت برای حفظ آرامش نشان دهنده آسیب‌پذیری نهاد دولت در خاورمیانه عربی بود. با آن‌که توضیحات فوق تصویری عام از وضعیت دولت در خاورمیانه پسا ناآرامی‌عربی است و تعمیم آن به پادشاهی‌های ثروتمند حوزه خلیج فارس (به‌ویژه قطر و عربستان) صحیح به‌نظر نمی‌رسد؛ اما ناآرامی‌های مورد بحث حداقل باعث تزلزل پایه‌های حکومت‌های اقتدارگرا و از بین رفتن تصور شکست ناپذیری آن‌ها بود. علاوه بر این، تضعیف شدید دولت در برخی از دولت‌های عربی طی دوره مذکور به‌طور مستقیم و غیر مستقیم بر رفتار سایر بازیگران نیز تاثیرگذار بوده است. بر این اساس، صرف‌نظر از ضعف کلی نهاد دولت در خاورمیانه، ناآرامی‌های عربی به تضعیف نهاد دولت در خاورمیانه عربی انجامیده است به‌طوری که تقریباً یک سوم بازیگران عرب منطقه (عراق، لبنان، سوریه، یمن و مصر) از بی‌ثباتی و ضعف شدید رنج می‌برند. این مهم زمینه‌ای برای رشد فرقه‌گرایی، ظهور بازیگران غیر دولتی، افزایش رقابت بازیگران بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی شدن منطقه از نظر دخالت و نقش‌آفرینی بازیگران فرامنطقه‌ای بوده است.

۲-۱-۲. تقویت نهاد دولت در بلندمدت

اگرچه ناآرامی‌های عربی تصویری از ضعف نهاد دولت را در خاورمیانه عربی به نمایش گذاشت اما به‌طور توأمان حاوی نشانه‌هایی بود که از یک سو بلوغ سیاسی همبسته دولت-جامعه در خاورمیانه عربی را آشکار ساخت و از سویی



دیگر تجلی نهادینه شدن مفهوم ملیت در نظم منطقه‌ای بود؛ گواه این ادعا استقلال ناآرامی‌های عربی در کشورهای درگیر است. به عبارت دیگر، با آن که ناآرامی مورد بحث در شکل واکنشی زنجیره‌ای به قیام‌ها در کشورهای عربی ظاهر شد و به عنوان کاتالیزور برای قیام‌های مشابه در کشورهای همسایه از تونس تا بحرین عمل کرد اما آشوب‌های مذکور در بافت‌های ملی مجزا از یکدیگر به وقوع پیوستند (Ellison, 2015 & El-Husseini, 2014: 11-2).

تصویر فوق نشان از موجودیت یک نظام عربی دارد که متکی بر پیوستگی زبانی و دسترسی مشترک به رسانه‌های ماهواره‌ای، الکترونیکی و چاپی عرب زبان در فراسوی مرزهای ملی می‌باشد. اما نظام یاد شده تا اندازه زیادی از تلاش‌های تاریخی صورت پذیرفته در طول دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی برای اتحاد جهان عرب و تحت عنوان ملی‌گرایی عربی که مرزهای دول عرب را به چالش می‌کشید متفاوت است. به عبارت دیگر با آن که موج ناآرامی‌ها موجب تشدید احساس پیوستگی و همدردی در میان مردمان عرب گردید؛ اما به طور توأمان مهر تاییدی بر اعتبار مرزهای دولتی و حاکمیت‌های جداگانه بود که جهان عرب را از منظر سیاسی تقسیم می‌کند (Sariolghalam, 2013: 121).

به طور کلی ناآرامی‌های عربی را می‌توان چندین قیام مجزا (قیام یمنی، قیام مصری، قیام سوری) و متأثر از یکدیگر نامید که طی آن جوامع عربی در ورای هویت مشترک نژادی به دنبال مطالبات سیاسی - اجتماعی خود بودند. در این ارتباط در طول دوره ناآرامی‌ها هیچ‌گونه تلاشی در کشورهای دستخوش اغتشاش برای متحد نمودن جهان عرب صورت نگرفت؛ ناآرامی‌های مورد بحث اولین تجربه جوامع عربی از جامعه‌پذیری سیاسی جوامع مجزا است که به رغم همبستگی زبانی، نژادی، مذهبی و فرهنگی درخواست‌های خود را در چارچوب واحدهای سیاسی جداگانه دنبال می‌کنند. به عبارت دیگر، همبستگی‌های یاد شده مانع از چشم‌پوشی جوامع عربی از مطالبات سیاسی - اجتماعی نشد، بلکه

زمینه افزایش سطح انتظارات و گسترش موج ناآرامی‌ها را فراهم ساخت. در این ارتباط ناآرامی‌های عربی نه تنها نقطه عطفی در تکامل سیاسی جوامع منطقه به حساب می‌آیند بلکه می‌تواند شاهدهی بر عدم استثناگرایی جوامع عربی نیز - باشند. زیرا جوامع عربی نشان دادند به‌مانند سایر جوامع بشری خواهان نظام سیاسی پاسخگو، نظام اقتصادی کارآمد، آزادی و در نهایت شفافیت مالی هستند (Ahram & Lust, 2016: 16). بر این اساس، اگر چه ناآرامی‌های عربی در کوتاه‌مدت موجب تضعیف نهاد دولت در خاورمیانه عمدتاً عربی گردید و زمینه‌ساز ظهور و فعالیت جریان‌های فرو و فراملی بود اما به‌واسطه بیداری مطالبات اجتماعی، آشکار شدن شکست‌پذیری نظام‌های سیاسی مطلقه و تحدید رژیم‌های اقتدارگرا، در بلندمدت باعث تقویت دولت خاورمیانه‌ای خواهد شد. این ناآرامی‌ها نشان داد که منطقه وارد مرحله جدیدی از تکامل سیاسی گردیده است که در آن دولت‌ها باید بیش از پیش پاسخگوی جوامع مربوطه باشند و این امر در بلندمدت تقویت نهاد دولت را به‌دنبال خواهد داشت.

۳-۱- نتایج اقتصادی ناآرامی‌های عربی بر دولت‌های درگیر

با آن‌که چشم‌انداز دموکراسی در کشورهای درگیر ناآرامی به‌عنوان نیروی محرک اغتشاشات دیده می‌شود اقتصاد نیز در کنار نابسامانی‌های سیاسی از عوامل مهم و تاثیرگذار در آغاز و انجام ناآرامی‌های عربی بودند. به‌عبارت دیگر ترکیب رژیم‌های غیر دموکراتیک، فساد، نرخ بالای بی‌کاری، نابرابری فزاینده در حوزه درآمد و ثروت شرایط را برای روشن شدن شعله‌های طغیان با هدف تغییر وضع موجود مهیا ساخت؛ به‌طوری‌که شهروندان در کشورهای دستخوش ناآرامی که تقریباً شامل تمامی کشورهای عربی از مراکش تا عمان می‌شدند خواهان توجه حکومت به مشکلات سیاسی - اقتصادی بودند. در این راستا تاثیر ناآرامی‌های عربی بر اقتصاد کشورهای درگیر با توجه بنیه و قدرت اقتصادی آن‌ها از یک کشور به کشور دیگر متفاوت است. در این میان آن‌چه



بر پایه آمار و گزارشات می‌تواند به‌طور متقن مورد اشاره قرار گیرد تاثیر شدیداً منفی ناآرامی‌های عربی بر اقتصاد دولت‌های غیر نفتی منطقه است که موجب بازتولید وابستگی و تضعیف شدید نهاد دولت گردید. این در حالی است که بنابر اطلاعات اقتصادی موجود تاثیر ناآرامی‌های مذکور بر دولت‌های نفتی ناچیز و محدود به کاهش نرخ میانگین سالیانه تولید ناخالص ملی در سطح منطقه بود. با توجه به توضیحات فوق، در این بخش تاثیر ناآرامی‌های مورد بحث بر اقتصاد کشورهای عمده غیر نفتی منطقه مصر، سوریه، یمن و اردن بررسی خواهد شد. شایان ذکر است که پژوهش حاضر مبتنی بر آمار و اطلاعات موجود^۱ و در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ می‌باشد.

۳-۱. اقتصاد کشورهای دستخوش ناآرامی در دوره پسا ناآرامی

به‌طور کلی شاخص‌های اقتصادی بیانگر وضعیت نابسامان دولت‌های غیر نفتی خاورمیانه در دوره پسا ناآرامی می‌باشد؛ دولت‌های مذکور نه تنها شاهد رشد پایین اقتصادی هستند بلکه افزایش نرخ بی‌کاری را نیز تجربه می‌کنند. در این راستا، ترکیبی از شوک‌های درونی و بیرونی اقتصاد این کشورها را در لبه پرتگاه قرار داده است. دولت‌های غیر نفتی در دوره ناآرامی و پس از آن با آشوب‌های سیاسی و تنش‌های عمیق اجتماعی روبه‌رو بودند که این وضعیت از یک سو زمینه را برای امنیتی شدن محیط داخلی فراهم ساخت و از سویی دیگر اعتماد سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را در خصوص بازگشت سرمایه سلب نمود. علاوه بر این، بحران مالی ناشی از رکود جهانی نیز زمینه تنزل تقاضا برای صادرات، کاهش تعداد توریست خارجی، افول سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و

۱. با توجه به نزدیکی بازه زمانی مورد بررسی و فقدان تمرکز اطلاعات مرتبط با شاخص‌های اقتصادی کشورهای خاورمیانه در یک منبع خاص، آمار و ارقام ارائه شده در پژوهش حاضر از منابع مختلف اطلاعاتی نظیر صندوق بین‌المللی پول، سایت اینترنتی داده‌های بانک جهانی، گزارشات نهادهای پولی و مالی بین‌المللی و همچنین مقالات موجود در ژورنال‌های معتبر علمی گردآوری شده است.

در نهایت کاهش جریان وجوه مرتبط با نیروی انسانی شاغل در سایر کشورها را فراهم کرد (Saeid, 2013: 36-43). آمار و اطلاعات اقتصادی بیانگر کاهش شدید تولید ناخالص داخلی در اولین سال پس از شروع ناآرامی‌ها (۲۰۱۱) در کشورهای مورد بررسی است. دولت مصر به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد در بین کشورهای مورد بررسی در دوره پیش از ناآرامی‌ها، شاهد کاهش ۳ درصدی تولید ناخالص داخلی در ۲۰۱۱ نسبت به سال قبل بود. وضعیت اقتصادی اردن در سال مذکور تا اندازه‌ای مشابه سال پیش بود به طوری که این کشور صرفاً رشد ۲/۵ درصدی را تجربه نمود. این در حالی است نرخ مذکور نسبت به میانگین نرخ رشد سالیانه آن در دهه ۲۰۰۰ به‌طور تقریبی کاهش ۴ درصدی را نشان می‌دهد (Khan, 2014: 2). در این بین شاخصه‌های اقتصادی یمن و سوریه نیز بهتر از مصر و اردن نیست. به طوری که این کشورها شاهد نرخ منفی تولید ناخالص داخلی در ۲۰۱۱ بودند. در این ارتباط رشد نرخ منفی یمن در سال یاد شده پدیده‌ای نادر در جهان در حال توسعه محسوب می‌گردد؛ این در حالی است که کشور مزبور در طول دهه ۲۰۰۰ شاهد نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ۴/۵ تا ۵ درصد سالیانه بود. با آن‌که در دوره پسا ناآرامی کشورهای مورد بحث تثبیت نرخ رشد را تجربه نمودند اما این نرخ در سطح به‌مراتب پایین‌تر از دوره پیش از بروز ناآرامی‌ها قرار داشت. لازم به‌ذکر است که متوسط نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص ملی در دولت‌های غیر نفتی خاورمیانه طی دهه پیش از ناآرامی بین ۵-۶ درصد بود.

جدول ۱. تاثیر ناآرامی‌های عربی بر رشد اقتصادی (۲۰۱۵-۲۰۱۰)

تولید ناخالص داخلی (درصد تغییر)						دولت‌های
۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	موردبررسی
۴/۲	۲/۲	۲/۱	۲/۲	۱/۸۱	۵/۱	مصر
-۵/۰	-۶/۵	-۸/۱	۳/۴	-۲/۳	۳/۲	سوریه
-۲۸	-۰/۱	۴/۸	۲/۳	-۱۲/۷	۷/۷	یمن
۲/۳	۳/۱	۲/۸	۲/۶	۲/۵	۲/۳	اردن

نرخ بی‌کاری در منطقه خاورمیانه نسبت به متوسط نرخ بی‌کاری در دیگر مناطق جهان بالاتر است (Drine, 2012)؛ در این راستا رشد اقتصادی پایین دولت‌های غیر نفتی در دوره پسا ناآرامی بحران بی‌کاری را در این کشورها تشدید نمود؛ به عبارت دیگر میزان رشد اقتصادی کفاف جذب نیروی جدید در بازار کار را نمی‌داد. بنابر آمار و اطلاعات موجود، تمامی کشورهای مورد بررسی در دوره پساناآرامی نرخ بی‌کاری دور رقمی را تجربه کردند؛ برای مثال میانگین نرخ بی‌کاری در مصر پسا ناآرامی ۱۲/۸ درصد بود. با آن‌که نرخ بالای بی‌کاری یک معضل جدی در خاورمیانه به حساب می‌آید اما نکته نگران کننده‌تر نرخ بی‌کاری جوانان است که تقریباً معادل ۲-۳ برابر کل نرخ بی‌کاری در برخی از کشورهای منطقه می‌باشد (Eide & Rösler, 2014: 6).

جدول ۲. نرخ رسمی بی‌کاری (۲۰۱۵-۲۰۱۰)

درصد نرخ بی‌کاری (از کل نیروی کار)						دولت‌های
۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	موردبررسی
۱۳	۱۳/۶	۱۳/۴	۱۲/۲	۱۱/۸	۹	مصر
۵۰	۵۰	۱۷/۸	۱۸/۹	۱۲/۳	۸/۳	سوریه
-	۲۷	۱۷/۴	۱۷/۷	۱۷/۶	۱۷/۸	یمن
۱۲/۲	۱۱/۱	۱۲/۸	۱۲	۱۳/۵	۱۲/۵	اردن

در علم اقتصاد مهار تورم یکی از دلایل تداوم رکود در وضعیت اقتصادی کشورها به حساب می‌آید. بر این اساس دولت‌ها بایستی سازوکارهای لازم را

نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از... ۶۱

برای ایجاد توازن بین تورم و رشد اقتصادی به کار گیرند. به عبارت دیگر، با آن که اتخاذ سیاست‌های انبساطی توسط دولت‌ها موجب دستیابی به رشد اقتصادی خواهد شد اما رشد مذکور تورم را نیز به دنبال خواهد داشت به طوری که عامل تورم خود تاثیری مخرب بر رشد خواهد داشت (Pettinger, 2015). در این ارتباط محسن خان رئیس بخش خاورمیانه و آسیای مرکزی صندوق بین‌المللی پول بر این باور است که تورم بین ۸-۶ درصد تاثیرات منفی بر رشد بلندمدت دارد (Khan, 2013). حال آن که صرف نظر از سوریه و یمن که در دوره پسا ناآرامی دولت‌های ورشکسته محسوب می‌گردند نرخ تورم در مصر و اردن بیرون از دامنه یاد شده است. بر این اساس آمار مرتبط با تورم در کشورهای مزبور نشان دهنده عدم تاثیر سیاست مهار تورم بر رشد اقتصادی در دوره مورد بحث می‌باشد.

جدول ۳. نرخ تورم در دوره پسا ناآرامی (۲۰۱۵-۲۰۱۰)

دولت‌های مورد بررسی	تورم (درصد)					
	۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰
مصر	۱۰/۳	۱۰/۱	۹/۴	۷/۱	۱۰	۱۱/۴
سوریه	۳۷/۳	۲۴/۳	۸۷/۷	۳۶/۷	۴/۷	۴/۴
یمن	۳۰	۸	۱۰/۹	۹/۸	۱۹/۵	۱۱/۲
اردن	-۰/۸	۲/۸	۴/۸	۴/۵	۴/۱	۵/۰

در دوره پسا ناآرامی افول صنعت توریسم در کنار کاهش جریان وجوه ناشی از اشتغال نیروی کار در بیرون از کشور به کسری حساب جاری و از بین رفتن ذخایر بین‌المللی در تراز پرداخت^۱ کشورهای مورد بررسی انجامید (Hillali,

۱. تراز پرداخت‌ها جدولی است حاوی مبادلات بدهکار و بستانکار یک کشور با کشورهای دیگر و سازمان‌های بین‌المللی که به شکل مشابه با حساب‌های درآمد و مخارج شرکت‌ها تنظیم می‌شود. این مبادلات به دو گروه کلی



256: 2014). در این ارتباط، با آن که منفی بودن تراز تجاری در دولت‌های غیر نفتی خاورمیانه پدیده‌ای شایع محسوب می‌گردد اما افزایش شدید آن در دولت‌های مورد بحث طی دوره پسا ناآرامی تابعی از افول رشد اقتصادی از یک سو و کاهش شدید ذخایر بین‌المللی از سویی دیگر است. بنابر اطلاعات موجود پنج کشور خاورمیانه و شمال آفریقا شامل مصر، اردن، یمن، تونس و مراکش در طول دو سال ابتدایی ناآرامی کاهش ۳۰ میلیارد دلاری ذخائر بین‌المللی را تجربه کردند (Khan, 2014: 3).

جدول ۴. حساب جاری (۲۰۱۱-۲۰۱۵)

حساب جاری (درصد از تولید ناخالص داخلی)						دولت‌های
۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	موردبررسی
-۵	-۱/۹	-۱/۲	-۲/۵	-۲/۳	-۲	مصر
-۳۵	-۲۸	-۲۱	-۹	-۴	۱	سوریه
-۸	-۳/۴	-۳/۷	-۰/۹	-۱/۶	-۳/۴	یمن
-۸/۹	-۷/۲	-۱۰/۴	-۱۵/۲	-۱۰/۲	-۷/۱	اردن

کسری تراز مالی^۱ در کشورهای مورد بررسی از دیگر مشکلات اقتصادی می‌باشد که در دوره پسا ناآرامی گریبان‌گیر دولت‌ها بود. به‌طور عمده کسری تراز مالی در کشورهای دستخوش ناآرامی از یک‌سو ناشی از توقف یا کندی جریان درآمدهای داخلی دولت به‌واسطه اغتشاش و ناآرامی‌های اجتماعی است

تقسیم می‌شوند: حساب جاری و حساب سرمایه. حساب جاری نیز متشکل از دو بخش است: تجارت مرئی (یعنی واردات و صادرات کالاها)، و تجارت نامرئی (یعنی درآمد و مخارج خدماتی مانند بانکداری، بیمه، جهانگردی، کشتیرانی و نیز سود دریافتی از طرف‌های خارجی و بهره‌های پرداختی به آنها)
 ۱. منظور از تراز مالی مجموع وجوه در اختیار دولت که ناشی از درآمدهای مالیاتی و فروش دارایی‌ها می‌باشد. تراز منفی به‌معنی کسری مالی و تراز مثبت نشان دهنده مازاد مالی در سیستم اقتصادی یک کشور است.

نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از... ۶۳

و از سویی دیگر ریشه در سیاست‌های مالی انبساطی دولت نظیر افزایش دستمزد کارکنان بخش دولتی برای تسکین فشارهای اقتصادی دارد. در این ارتباط یارانه‌های غذا و انرژی نیز از دیگر عوامل تاثیرگذار در کسری مالی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا محسوب می‌گردند. بنابر گزارش صندوق بین‌المللی پول تقریباً نیمی از یارانه انرژی پرداختی سراسر جهان در سال ۲۰۱۳ (تقریباً ۲ تریلیون دلار) مربوط به خاورمیانه و شمال آفریقا بود.

جدول ۵. تراز مالی (۲۰۱۵-۲۰۱۰)

تراز مالی (درصد از تولید ناخالص داخلی)						دولت‌های
۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰	مورد بررسی
-۱۱/۵	-۱۲/۹	-۱۳/۴	-۱۰/۷	-۹/۹	-۸/۳	مصر
-۲۰	-	-	-	-۱۱/۴	-۸	سوریه
-۱۰/۶	-۴/۱	-۶/۹	-۶/۳	-۴/۳	-۴	یمن
-۵/۴	-۱۰/۳	-۱۱/۱	-۸/۸	-۵/۷	-۵/۶	اردن

آمار و اطلاعات فوق بیانگر تاثیرات عمیق ناآرامی‌های عربی بر اقتصاد کشورهای عمده غیر نفتی خاورمیانه است. اگر چه کشورهای نفتی دستخوش ناآرامی به‌واسطه منابع مالی و به انحاء مختلف توانستند در برابر ناآرامی‌ها مقاومت کنند و ضمن تاثیرپذیری سیاسی بر موج اعتراضات سوار شوند اما دولت‌های غیر نفتی به‌واسطه ضعف ساختاری سیاسی و عدم دسترسی به منابع مالی بیش از عموزاده‌های نفتی خود از ناآرامی‌های مذکور تاثیر پذیرفتند.

نتیجه‌گیری

به‌رغم تحولات اساسی نظام بین‌الملل در دوره پسا جنگ سرد رژیم‌های اقتدارگرای عربی کماکان از پشت لنزهای امنیتی به جوامع مربوطه می‌نگرند؛ به‌طوری‌که نگرش مذکور موجب تضاد عمیق بین دولت-ملت در جهان عرب

شده است. به عبارت دیگر، به رغم تحولات مورد اشاره در سطح بین‌الملل دولت‌های عربی در طول سه دهه گذشته صرفاً در پی افزایش قدرت استبدادی برای مهار جامعه و مرتفع نمودن مخاطرات بیرونی بوده‌اند. در حالی که امروزه قدرت واقعی دولت‌ها ناشی از قدرت زیرساختاری آن‌ها و توان بهره‌برداری از ظرفیت‌های بالقوه اجتماعی در شکل جریان دو سویه قدرت و شکل‌گیری سازکارهای مهار دو جانبه دولت-جامعه است. از این منظر ناآرامی‌های عربی مجموعه‌ای از وقایع بود که نه تنها ضعف ساختاری-تاریخی نهاد دولت را در خاورمیانه عمدتاً عربی نمایان ساخت بلکه از آسیب‌پذیری دولت مورد بحث در برابر طغیان‌های اجتماعی پرده برداشت. از سویی دیگر آمار و اطلاعات اقتصادی نشان از تاثیرپذیری نابرابر دولت‌های عربی در برابر موج ناآرامی‌ها دارد. در این ارتباط دولت‌های غیر نفتی خاورمیانه که عمدتاً با عنوان دول مشرق^۱ شناخته می‌شوند بیشتر از دولت‌های نفتی تحت تاثیر قرار گرفتند. با آن که در دوره دوساله پسا ناآرامی (۱۳-۲۰۱۱) متوسط نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کل منطقه (شامل کشورهای نفتی و غیر نفتی) به ۲٪ رسید اما کاهش نرخ مذکور همراه با افزایش نرخ بی‌کاری و افول صنعت توریسم آسیب‌پذیری اقتصادی از پیش موجود دولت‌های غیر نفتی را شدت بخشید. در این رابطه ضعف شدید اقتصادی دولت‌های غیر نفتی در دوره پسا ناآرامی بیانگر جایگاه اقتصاد در حفظ استقلال یک کشور و نقش آن در تحقق امید و آرزوهای جمعیت معترض است. ناآرامی‌های عربی ضمن نمایان ساختن آسیب‌پذیری

۱. به‌طور کلی دولت‌های عربی به چهار بخش تقسیم می‌شوند: اول دولت‌های حوزه خلیج فارس (عمان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین، عربستان و کویت) دوم- دولت‌های مشرق (عراق، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین و مصر)، سوم- دولت‌های مغرب (تونس، لیبی، الجزایر و مراکش) و دولت‌های کمتر توسعه یافته و به‌طور عمده افریقایی (یمن، جیبوتی، سودان، کومور، موریتانی و سومالی).

دولت‌های خاورمیانه در برابر اعتراضات سیاسی، از یک سو موجب تعمیق ضعف سیاسی دولت‌های عربی به‌طور عام شد و از سوی دیگر بی‌ثباتی و نابسامانی وضعیت اقتصادی دولت‌های غیر نفتی درگیر گردید. بر این اساس، می‌توان تاثیر ناآرامی‌های عربی بر دولت‌های خاورمیانه‌ای را بر حسب برخورداری از منابع زیر زمینی به سه بخش تقسیم نمود: اول- تضعیف عمومی نهاد دولت (خواه نفتی یا غیر نفتی) به‌واسطه ایجاد شکاف در بدنه رژیم‌های اقتدارگرای منطقه. دوم - تضعیف مضاعف دولت‌های غیر نفتی به‌دلیل آسیب‌پذیری توأمان سیاسی - اقتصادی. سوم - گشایش در چشم‌انداز موفقیت جریان‌های دموکراتیک منطقه در چارچوب دولت‌های ملی هر دو دسته کشورهای نفتی و غیر نفتی.

منابع

- Abushouk, Ahmed Ibrahim. (2016), “The Arab Spring: A Fourth Wave of Democratization? *Digest of Middle East Studies*, Volume 25(Issue 1), 52–69.
- Ahram, Ariel I., Lust, Ellen. (2016), “the Decline and fall of the Arab State”, *Survival: Global Politics and Strategy*, Volume 58 (Issue 2), 7-34.
- Al Batati, Saeed. (2015), “Houthi Rebels in Yemen Seize a Capital”, *The New York Times*, and Retrieved from https://www.nytimes.com/2015/06/15/world/middleeast/houthi-rebels-in-yemen-seize-a-capital.html?_r=0 () .
- Ayoob, Mohammed. (2014), *Will the Middle East Implode?* Cambridge: Polity Press.
- Diamond, Larry. (2011), A Fourth Wave or False Start? Democracy after the Arab Spring, *Foreign Affairs*, Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/2011-05-22/fourth-wave-or-false-start>.
- Drine, Imed. (2012), Youth Unemployment in the Arab World: What Do We know? What is the Way Forward? *United Nations University World Institute for Development Economics Research*, Retrieved from <https://www.wider.unu.edu/publication/youth-unemployment-arab-world>.
- Eide, Espen Barth., Rösler, Philipp. (2014), Rethinking Arab Employment: A Systemic Approach for Resource-Endowed Economies, *World Economic Forum*, Retrieved from http://www3.weforum.org/docs/WEF_MENA14_RethinkingArabEmployment.pdf.
- Ellison, Danielle Bella. (2015), “Nationalism in the Arab Spring, Expression, Effects on Transitions, and Implications for the Middle East State: A Comparative Analysis of Egypt and Libya”, *Columbia University Journal of Politics & Society*, Retrieved from http://politicalscience.yale.edu/sites/default/files/files/Ellison_Danielle.pdf.
- El-Husseini, Fadi. (2014), “Post Arab Spring Thoughts: The Middle East between External and Internal Mechanisms (Political Economic & Social Forces)”, *Hemispheres: Studies on Cultures and Societies*, Volume 29(Issue 2), 5-28.
- Fund for Peace. (2016), “Fragile States Index”, *The Fund for Peace*, Retrieved from <http://fsi.fundforpeace.org/map/2016/heatmap.png>.
- Gulmohamad, Zana Khasraw. (2014), “the Rise and fall of the Islamic State of Iraq and Al-Sham (Levant) ISIS”, *Global Security Studies*, Volume 5(Issue 2), 1-11.

- Halliday, Fred. (1987), "State and Society in International Relations: A Second Agenda", *Millennium*, Volume 16(Issue 2), 215-229.
- Hillali, Mimoun. (2014), "Survey of the Causes and Consequences of the Arab Spring: Storm Warning for Tourism", *Strategic Sectors/Economy and Territory*, Retrieved from http://www.iemed.org/observatori/arees-danalisi/arxius-adjunts/anuari/anuari-2014/hilali_tourism_arab_srping_IEMed_yearbook_2014_EN.pdf.
- Hinnebusch, Raymond. (2014), "the Arab Uprisings and the MENA Regional States System", *Uluslararası İlişkiler*, Volume 11(Issue 42), 7-27.
- Hobson, John M. (2002), "the two waves of Weberian historical sociology". In S. Hobden., J. M. Hobson (eds.), *Historical Sociology of International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hobson, John M. (2000), *the state and International relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ikenberry, G. John. (2009), "Liberal Internationalism 3.0: America and the Dilemmas of Liberal World Order", *Perspectives on Politics*, Volume 7(Issue1), 71-87.
- Kamrava, Mehran. (2012), "the Arab Spring and the Saudi-Led Counterrevolution", *Orbis*, Volume 56(Issue1), 96-104.
- Khan, Mohsin. (2014), "The Economic Consequences of the Arab Spring", *Atlantic Council*, Retrieved from https://www.files.ethz.ch/isn/177370/The_Economic_Consequences_of_the_Arab_Spring.pdf.
- Khan, Mohsin. (2013), Is Inflation Hurting Growth in the Arab Transition Countries?, *Atlantic Council*, Retrieved from <http://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/is-inflation-hurting-growth-in-the-arab-transition-countries>.
- Maan, Michael. (2012), *The Sources of Social Power*, Volume 2: The Rise of Classes and Nations-States 1760-1914, New York: Columbia University Press.
- Maan, Michael. (2003), *Autonomous Power of the State: Its Origins, Mechanisms and Results*. In N. Brenner., B. Jessop. M. Jones & G. MacLeod (eds.), *State / Space: A Reader*, Berlin: Blackwell publishing.
- Muzaffar, Pia. (2008), "Is Marx Relevant to International Relations Today?", *E-International Relations Studies*, Retrieved from <http://www.e-ir.info/2008/01/31/is-marx-relevant-to-international-relations-today/>.
- Olimat, Muhamad. (2011), "the Fourth Wave: Revolution and Democratization in the Arab Middle East", *Journal of*

- International Women's Studies*, Volume 12 (Issue 3), 1-7.
- Pettinger, Tejvan. (2015), "Conflict between economic growth and inflation", *Economics Help*, Retrieved from <http://www.economicshelp.org/blog/458/economics/conflict-between-economic-growth-and-inflation/>.
- Rugh, William A. (2015), "Problems in Yemen, Domestic and Foreign", *Middle East Policy*, Volume 22(Issue 4), 140-152.
- Saeid, Abo Tarek. (2014), "European Economic Crisis and Its Influence on the Arab Spring", *Forum Scientiae Oeconomia*, Volume 1(Issue 2), 35-48.
- Sariolghalam, Mahmoud. (2013), "Transition in the Middle East: New Arab Realities and Iran", *Middle East Policy*, Volume 20(Issue 1), 121-134.
- Walt, Stephen M. (1996), *Revolution and war*, Ithaca and London: Cornell University Press.